

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی روایات اهل سنت در مورد نکاح متعه

عرض کردیم روایاتی که در کتب اهل سنت در مورد نکاح متعه وارد شده است باید با کمال دقت بررسی شود و بعد از بررسی، انسان ملاحظه می‌کند که چه مقدار بین این روایات تهافت وجود دارد؛ و چه مقدار روایات غیر منضبطی هستند؛ و برای انسان ظن قوی ایجاد می‌کند که شاید بسیاری از این روایات اساسی نداشته و حتی جعلی باشد. بیان کردیم که از شخص ابن عباس روایات مختلف و متفاوتی ذکر شده است که بعضی از روایات را خواندیم. یک روایت دیگر که در بحث گذشته خواندیم و کاملاً با روایات دیگرش تهافت دارد، این روایت است: **در الدر المنثور نقل شده است: وأخرج عبد الرزاق وابن المنذر من طريق عطاء عن ابن عباس قال يرحم الله عمر اول به اعتقاد خودش یک دعایی کرده، اما این دعا برای انتقاد به خلیفه دوم است ما کانت المتعة الا رحمة من الله رحم بها أمة محمد** از این عبارت هم استفاده می‌شود که این در میان امت پیامبر بوده است؛ از بعضی نقل‌های دیگر قبلاً استفاده کردیم که اصلاً نکاح موقت قبل از اسلام هم بوده است؛ و **(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؟)** یک عملی که مردم انجام می‌دادند شارع نیز آمده آن را تأیید کرده و فرموده است اجور اینها را بدهید؛ و اگر بعداً تراضی پیدا کردید بر کم یا بیشتر کردن آن، مانعی ندارد.

از بعضی عبارات مرحوم علامه هم استفاده می‌شود که این عنوان امضایی را دارد؛ اما این روایت می‌گوید این اختصاص به امت پیامبر دارد. یعنی نتیجه این می‌شود همانطوری که نکاح دائم یک امر تأسیسی در اسلام نبوده، منتها اسلام آمده یک شرایط یک احکامی را بر آن مترتب کرده است، نکاح موقت هم یک امر تأسیسی در اسلام نیست و بلکه امضایی است. **ولولا نهيه عنها ما احتاج إلى الزنا إلا شقي ابن عباس** می‌گوید که اگر نهی عمر از عقد موقت نبود، غیر از شقی، کس دیگری زنا نمی‌کرد. **قال: وهي التي في سورة النساء فما استمتعتم به منهن إلى كذا وكذا من أجل على كذا وكذا** نکاح موقت همان است که آیه سوره نساء بر آن دلالت دارد. **قال: وليس بينهما وراثه بين زوج و زوجة وراثتي نیست فان بدا لهما ان يتراضيا بعد الاجل فنعم** اگر بعد از اجل خواستند، می‌توانند مدت را بیشتر کنند **وان تفرقا فنعم وليس بينهما نكاح وأخبر انه سمع ابن عباس يراها الآن حلالاً.** یعنی بعد از زمان عمر دارد این حرف را می‌زند. چون می‌گوید: **«ولولا نهيه»**. این حرف ابن عباس بعد از زمان عمر است.

در عبارت روایات قبل هم خواندیم که به ابن عباس گفته شد که چرا به حلیت فتوا می‌دهید؟ و چرا در زمان خود عمر حرف نزده است؟ معلوم می‌شود زمان عمر از روی شدت ترس یا جهات دیگر حرفی نزده است؛ اما بعداً باز مسئله حلیت که مستند به قرآن هست را بیان کرده است. پس، این را هم ضمیمه بفرمایید که ابن عباس تأکید و تصریح می‌کند متعه رحمتی است از خدا، اما عمر از آن نهی کرد؛ یعنی ابن عباس قبول دارد در زمان پیامبر بوده، در زمان ابوبکر هم بوده، و بعد عمر از آن نهی کرد؛ و بعداً هم خودش تصریح به حلیتش کرده است. این کجا و آن روایاتی که از ابن عباس نقل شده که گفته متعه فقط برای مضطر جایز است؛ و یا **«فی النساء قلّة و فی الحال شدید»** جایز است؟

روایت دیگر: در تفسیر طبری آمده است: ورواه فی الدر المنثور عن عبد الرزاق وأبی داود فی ناسخه عن الحكم أنه سئل عن هذه الآية أمسوخة؟ قال لا؛ وقال علی لولا أن عمر نهی عن المتعة ما زنی إلا شقی. از ابی داود در کتاب ناسخس سؤال شده که آیا آیه «فما استمتعتم به منهن» منسوخ است؟ گفت: نه. اشکال ما این است که در بین روایتان از ابن عباس روایاتی نقل کردید که این آیه شریفه منسوخ است؛ اما اینجا از ابی داود نقل کردید که این آیه منسوخ نیست. این تعارض را چطور حل می‌کنید؟ آن وقت باز ابی داود گفته: وقال علی لولا أن عمر نهی عن المتعة ما زنی إلا شقی.

روایت بعد: وفی صحیح مسلم عن جابر بن عبد الله قال: كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق الأيام على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبی بكر حتى نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث. می‌گوید: متعه در زمان پیامبر حلال بوده؛ در زمان ابی بكر هم حلال بوده است؛ و ما این کار را انجام می‌دادیم؛ تا رسید به قضیه عمرو بن حریث که آنجا عمر نهی کرد. باز از روایات ابن عباس این روایت است. سنی‌ها نیز مثل شیعه که زاد المعاد دارند، آنها نیز زاد المعاد دارند.

وعن زاد المعاد عن أيوب: قال عروة لابن عباس ألا تتقی الله ترخص فی المتعة؟ فقال ابن عباس سل أمك یا عروة فقال عروة أما أبو بكر وعمر فلم يفعلوا. فقال ابن عباس - والله ما أراكم منتهین حتى يعذبكم الله نحدثكم عن النبی صلى الله عليه وسلم وتحذوننا عن أبی بكر وعمر. أقول وأم عروة أسماء بنت أبی بكر تمتع منها الزبير بن العوام فولدت له عبد الله بن الزبير وعروة. عروه به ابن عباس گفت: از خدا نمی‌ترسی که متعه را تجویز کردی؟ ابن عباس به او گفت: از مادرت سؤال کن. عروه به او گفت: ابوبکر و عمر خودشان انجام ندادند. ابن عباس به عروه اعتراض کرده و می‌گوید: این چه حرفی است که داری می‌زنی؟ من دارم از پیامبر برای تو حدیث نقل می‌کنم؛ و تو می‌آیی از ابو بكر و عمر برای من نقل می‌کنی؟ این هم روایت دیگر است که جزء همان روایات ابن عباس باید آورده شود.

روایت دیگر: وفی الدر المنثور أخرج مالك وعبد الرزاق عن عروة بن الزبير أن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت إن ربيعة بن أمية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر بن الخطاب يجر رداءه فزعا فقال هذا المتعة ولو كنت تقدمت فيها لرجمت. عروه بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر است و هر دو از اسماء بنت ابی بكر هستند؛ که اسماء دختر ابوبکر متمتعه زبیر بن عوام بوده است؛ یعنی زبیر بن عوام به عقد تمتع و نکاح متعه اسماء که مکئی بن أمّ عروه است، در آمده است. که در روایت قبل گفتیم. زنی آمد پیش عمر و گفت: ربیعه زنی را عقد متعه کرده است و این زن از او حامله شده است. عمر خیلی با ناراحتی عبايش را می‌کشید و می‌رفت. و گفت: اگر زودتر به این رسیده بودم و نهی می‌کردم بودم ولی باز هم این کار را انجام می‌داد، او را رجم می‌کردم. باز نظیر این قضیه را از کنز العمال نقل می‌کنند: وعن كنز العمال عن سليمان بن يسار عن أم عبدالله ابنة أبي خيثمة أن رجلا قدم من الشام فنزل عليها؛ مردی از شام آمده بود و وارد منزل دختر ابی خيثمة شد فقال إن العزبة قد اشتدت على فابغيني امرأة أتمتع معها گفت یک زنی را به عقد متعه من در بیاورید قالت فدللته على امرأة فشارطها وأشهدوا على ذلك عدولا کسی را برای او پیدا کرد و عقد نکاح موقت را خواندند؛ فمكث معها ما شاء الله أن يمكث ثم إنه خرج فأخبر عن ذلك عمر بن الخطاب خبر به عمر رسید؛ فأرسل إلى فسألني أحق ما حدثت؟

قلت نعم دو مرتبه در آخر عمر گفته است قال فإذا قدم فأذنيني فلما قدم أخبرته فأرسل إليه فقال ما حملك على الذي فعلته؟ قال فعلته مع رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ ثم لم ينهنا عنه حتى قبضه الله ثم مع أبی بكر فلم ينهنا عنه حتى قبضه الله؛ ثم معك فلم تحدث لنا فيه نهيا فقال عمر أما والذي نفسي بيده؛ لو كنت تقدمت في نهی لرجمتك بر حسب تتبعی که ما از این روایات گفتیم، اول کسی که تعبیر به «سفاح» را راجع به متعه گفته، عمر است و گفته این عنوان زنا دارد. بعد که این قضیه پیش آمد، آن مرد را خواست و او را توبیخ کرد؛

و به او گفت: اگر قبلاً تو را دیده بودم و نهی کرده بودم، و تو این کار را کرده بودی، دستور می‌دادم تو را سنگسار کنند؛ بینوا حتی يعرف النكاح من السفاح. آنچه که امروز در بعضی از کلمات اهل سنت وجود دارد و می‌گویند عقد متعه زنا است، ریشه‌اش بر می‌گردد به همین کلامی که عمر بن خطاب گفته است. بعداً خواهیم گفت که زنا دو طرف دارد؛ و لازمی این روایت

آن است که زن - که اسماء بنت ابی بکر باشد - طبق این بیان عمر زانیه باشد. عمر بر حسب این روایت گفته این عنوان سفاح را دارد و این تحریم و بیان احکام شرعیه می‌توانیم بگوییم از همین زمان شروع شد. یعنی اینها باید از این زمان تبعیت کنند.

اما این روایت ظهور در این دارد که عمر، سفاح بودن این را از اول معتقد بوده است؛ نه اینکه بگوید حالا از این زمان که من تحریم کردم، سفاح است. حالا روایت را هم می‌خوانیم که «متعتان کانتا فی عهد رسول الله محللتان و أنا أحرّمهما»؛ هرچند به حسب اعتقاد ما عمر صلاحیت برای تحلیل و تحریم را نداشته است، اما به حسب این روایت عمر می‌خواهد بگوید حقیقت این کار زناست؛ منتها تا حالا بیان نکرده بود. به اعتقاد عمر هر کسی این کار را قبل هم انجام داده، سفاح بوده است؛ نه اینکه از حالا به بعد عنوان سفاح را دارد؛ منتها تحریمش را گفته است از حالا به بعد باید تبعیت کنند. در این دو روایتی که خواندیم، وقتی قضیه را به او گفتند عصبانی شد. اگر عمر به عنوان حاکم خودش را صالح برای تشریع می‌دانسته، چرا تا آن زمان توبیخ کرده؛ هنوز نهی نیاورده بوده، چرا برخورد و مؤاخذه کرده است؟ چرا تعبیر به سفاح کرده است؟

باید بگوییم هر وقت حرمتش را ذکر کردم، از حالا به بعد عنوان سفاح را دارد. از این روایات استفاده می‌شود که عمر از اول امضای قرآن نسبت به نکاح موقت را قبول نکرده است؛ کما اینکه در قضیه متعة الحج از کسانی بود که به پیامبر(ص) اعتراض کرد؛ و گفت: بعد از عمره تمتع چرا محرمات احرام حلال می‌شود؟ پیامبر(ص) به عمر فرمود: **إِنَّكَ لَمْ تَوْمِنَ بِهَذَا أَبَدًا** و هیچ وقت هم ایمان نیاورد. این مطلبی که عرض کردم نکته دقیقی است و آقایان دقت بفرمایند؛ ما نباید بگوییم عمر در زمانی بر طبق مصلحتی گفت «أنا أحرّمهما»؛ بلکه بر حسب روایات دیگر، عمر از اول عمل نکاح متعه را زنا می‌دانست. یعنی چه بگوییم این آیه شریفه تأکیدی است و امضایی، و چه بگوییم تأسیسی است، عمر آن را اصلاً قبول نکرده است. وگرنه، کسی که تعبد به آیات قرآن و کلام خداوند دارد، چطور می‌تواند بگوید این عمل سفاح است؟!

روایت دیگر: **وفی صحیح مسلم ومسنّد أحمد عن عطاء: قدم جابر بن عبد الله معتمراً فجئناه فی منزله جابر از عمره بر گشت و ما به منزلش رفتیم فسألہ القوم عن أشياء از جابر بن عبد الله از مسائلی سؤال کردند ثم ذکرُوا المتعة از متعه سؤال کردند فقال استمعتنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وأبی بکر وعمر - وفی لفظ أحمد حتی إذا کان فی آخر خلافة عمر رضی الله عنه.** گفته است تا آخرین زمان‌های خلافت عمر ما به نکاح متعه عمل می‌کردیم. سؤال ما این است که چه چیزی بوده که در زمان پیامبر(ص) و ابوبکر صحابه پیامبر به متعه عمل می‌کردند، در زمان خود عمر هم این کار بوده تا روزهای آخر خلافت عمر، که از این عمل منع کرد. باز در سنن بیهقی نقل می‌کند **عن نافع عن عبد الله بن عمر: أنه سئل عن متعة النساء فقال: حرام أما إن عمر بن الخطاب رضی الله عنه لو أخذ فیها أحدًا لرجمه بالحجارة.** در صحیح مسلم نقل می‌کند از کسی به نام مسلم القری: **قال: سألت ابن عباس عن المتعة مسلم قری می‌گوید از ابن عباس راجع به متعه سؤال کردم فرخص فیها وکان ابن الزبیر ینهی عنها فقال هذه أم ابن الزبیر تحدث أن رسول الله رخص فیها فأدخلوا علیها فاسألوها قال فدخلنا علیها فإذا امرأة ضخمة عمياء فقالت قد رخص رسول الله فیها.**

مادر ابن زبیر که همان اسماء بنت ابی بکر است، می‌گوید پیامبر اجازه داد. این هم باز از روایاتی است که در اینجا آورده اند. تا می‌رسیم به این روایت که می‌گوید:

وروی هذا المعنى البيهقي في سننه وفي أحكام القرآن للجصاص وفي كنز العمال وفي الدر المنثور وفي تفسير الرازي ومسنّد الطيالسي. وفي تفسير القرطبي عن عمر: أنه قال في خطبة متعتان كانتا على عهد رسول الله عليه السلام وأنا أنهي عنهما وأعاقب عليهما متعة الحج ومتعة النساء. دو متعه در زمان رسول خدا(ص) حلال بوده و من از آنها نهی می‌کنم؛ و بر آنها عقاب می‌کنم؛ یکی متعه حج است و یکی هم متعه نساء. در یک روایت دیگر دارد که سه چیز است در عهد پیامبر حلال بوده ثلاث كن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا محرّمهن ومعاقب عليهن متعة الحج ومتعة النساء وحی على خير العمل في الاذان که یکی از بحث‌های مهمی هم که با اهل سنت داریم، این است که چرا «حیّ علی خیر العمل» از اذان حذف شد و جای آن

عبارت دیگری آمد؟.

اینها روایاتی است که ملاحظه فرمودید. اگر بخواهیم یک جمع بندی از این روایات داشته باشیم، این می‌شود که از این روایات یک معنا بالاتفاق استفاده می‌شود، که اگر سند آنها هم اشکال داشته باشد، از باب تواتر اجمالی می‌توانیم این را درست کنیم از راه اخذ به قدر متیقن؛ و آن این که قدر متیقن از تمام روایات اهل سنت این است که متعه در زمان پیامبر و زمان ابو بکر و مدتی از خلافت عمر حلال بوده است. این یک. باز قدر متیقن از تمام روایات این است که اول کسی که آن را تحریم کرده، خود عمر است. و سه، تحریم فعلی و ظاهری عمر در آن زمان بود، اما از روایات استفاده می‌شود که عمر این عمل را از اول به عنوان زنا تلقی می‌کرده است، و هیچگاه معتقد به حلیتش نبوده است.

ما در این روایات یک دلیل روشنی پیدا نکردیم که بگوید آیه «[فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...](#)» منسوخ است. از ابن عباس دو سه روایت نقل شده که گفتیم اینها تهافت دارد. به علاوه روایتی که امروز از ابی داود خواندیم، ابی داود تصریح کرده است که «[فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...](#)» منسوخ نشده است. پس، خود اهل سنت یک دلیل روشن، یعنی یک روایتی که معارض نداشته باشد، ندارند که بگوید ناسخ این آیه چه آیه‌ای است. بنابراین، بحث منسوخ بودن این آیه از نظر خود روایات اهل سنت مردود است، و دلیل روشنی برای آن وجود ندارد. تا اینجا اثبات کردیم که آیه شریفه خودش دلالت روشن بر مشروعیت متعه دارد؛ و روایات شیعه و اهل سنت نیز این معنا را بیان می‌کند. و روایاتش هم اجمالاً بررسی شد. حالا در مورد نکاح متعه شبهاتی هم وجود دارد که این شبهات را ان شاء الله مطرح می‌کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.